

پیشخوان

به بهانه انتشار زندگینامه داستانی تیمسار ناصر مقدم

«آخرین وحشت آفرین» که بود؟

■ **شاهد توحیدی**



اثر تاریخی- روایی «آخرین وحشت آفرین» که به باز خوانی داستانی زندگینامه تیمسار ناصر مقدم پرداخته در زمره آخرین منشورات مرکز اسناد انقلاب اسلامی به شمار می آید. در دیپاچه نشر بر این اثر آمده است:

نیکوترین چارچوب و ظرف است برای ماندگاری و ثبت واقعه‌ها و لحظات مهم و جریان‌ساز؛ به سبب اینکه نقش و کارکرد آن از حیث تأثیر و انگیزش بسیار چشمگیر است و در کلام الهی نیز از این شیوه برای انتقال مفاهیم به خوبی استفاده شده است. بسیاری از حکمت‌ها و اندرزهای اخلاقی، تعلیمی، اجتماعی و تاریخی در کالبد داستانی باز شده است تا مایه عبرت و پندپذیری دیگران فراهم گردد و آنان را به تدبیر و تفکر وادارد. از آنجا که هر نسلی برای خود اصلی دارد و برپایه آن می‌اندیشد و زندگی می‌کند و برای رسیدن به آن تلاش می‌نماید، پس خوانسته‌ها و نیازه‌ها هر عنصر نیز به فراخور ذهنیت اهل روزگار دچار تحول و دگرگونی می‌شود.شاخک‌های حسی نسلی با نسل دیگر متفاوت است.بنابراین آمال آنان نیز از گونه‌های دیگر خواهد بود.اثر پیش رو رمان تاریخی کوتاهی است که نویسنده بر اساس شخصیت واقعات ناصر مقدم آخرین رئیس ساواک نوشته است. نویسنده در این اثر قصد دارد خواننده را با ساخت قدرت در دوره پهلوی، اوضاع سیاسی و اجتماعی ایران، نوع تعامل ساواک با شاه و شخصیت دست‌آموز ناصر مقدم آشنا سازد.»

کتاب آخرین وحشت آفرین در آغاز خویش، داستان انتصاب مقدم به ریاست ساواک را آورده است. در بخش‌هایی از این فصل می‌خوانیم:

«تونست تاروز آخر صبر کند.اون سال هوا بود که



تیمسار ناصر مقدم آخرین رئیس ساواک متخلف در ایران

منو می شناخت. بنابراین چند روز زودتر بهم تلفن کرد. «منصور رفیع‌زاده» روم می‌گم. از تلفن او بسیار خوشحال شدم، چون معمولاً خبرهای خوشی برپایم داشت. مدام با او حرف می‌زم تا بفهمم چه اتفاقی افتاده. من از اتفاقاتی که افتاده بود هیچی نمی‌دونستم.

–الواسر لشکر مقدم!خبر خوبی برایتان دارم.
–سلام منصور!خبری شده؟
–شمار نشیب شدید.
–جداً!وای خدای من. چه کسی این رو گفته؟سیا؟
–نه!تیمسار نصیری.
–هوم!چه عجب.
–گوش کنید قربان!نصیری حسابی سفارش شما را به‌علی‌حضرت کرده،لطفاً با او خوب باشید.
–کی کارم را شروع می‌کنم؟
–چند روز دیگه.ولی به کسی چیزی نگویید.
–نه!انمی‌گویم. نصیری گفت که سفارش مرا کرده؟
–بله!
–باورت نمی‌شود منصور، او چاره دیگری نداشت. غیر از من آنها چه کسی را دارند؟کسی از این جریان خبر داره؟
–بله!اسیا.

–کی فهمیدند؟
–بعداً بهتان می‌گویم.
–حالا فهمیدم!چند ماهی بود که کسی از سیا سراغ من نمی‌آمد؛ اساطعی چند روز گذشته، آدم‌های زیادی به دیدنم آمدن.
–وقتی شما را دیدم، راجع با آن با هم حرف می‌زнім. فقط یادتان باشد به کسی در این رابطه چیزی نگویید.
–بچه که نیستم. اما از همین حالا می‌تونید روی تغییر اوضاع کشور حساب کنید!

آخر به آرزوم رسیدم!خوش خدمتی‌های زیادی واسه رسیدن به این مقام کرده بودم. می‌دونستم که روزی رئیس ساواک خواهم شد. من عاشق قدرت بودم و فقط این مقام بود که می‌تونست منو به این آرزوم برسونه. ولی حیف که ریاستم زیاد دوامی نداشت و فقط هشت ماه طول کشید…»

■ **نیما احمدپور**

در چند ماه گذشته در صفحه تاریخ «چوان» بخش‌هایی گوناگون از مقاطع حیات فردی و اجتماعی فرح دبیاموردیاز خوانی قرار گرفته است. اینک در مقالی که پیش روی دارد، مقطع فرار فرح دبیا و همسرش از ایران تا مرگ شاه مخلوع روایت شده است. امید آنکه مفید و مقبول آید.

■ ■ ■

بعد از اینکه غلامرضا از هاری نخست‌وزیر دولت نظامی به بهانه سکنه مغزی، بدون اطلاع شاه همراه خانواده‌اش، با یک هواپیمای نظامی از فرودگاه دوشان تپه – که در اختیار مستشاران نظامی امریکا بود- مستقیماً به امریکا رفت، محمدرضا که آخرین برگ برنده خود را که همانا استفاده از دولت نظامی و کوزه قهیر به بود از دست داد و ناامیدانه به سراغ آخرین گزینه ممکن رفت و جالب اینکه این آخرین انتخاب هم با نظر و تأثیر فرح انجام شد.

■ **آخرین نخست‌وزیر شاه و دست پنهان فرح**

■ **دبیا در انتخاب وی**

آخرین نخست‌وزیر شاه که تنها ۲۷روز در برابر امواج انقلاب دوام آورد، شاپور بختیار، یک روشنفکر لائیک و ملی‌گرا بود. بختیار سال‌ها در فرانسه تحصیل کرده و آنقدر فرانسوی شده بود که حتی در دوران جنگ جهانی دوم، به عضویت هسته‌های مقاومت فرانسوی در آمده و همسری فرانسوی هم اختیار کرد بود. دست پنهان فرح در انتخاب آخرین گزینه شاه هم دیده می‌شود. شاپور بختیار، پسر خاله رضا قاضی بود و رضا قاضی پسردایی فرح! بدین ترتیب آخرین نخست‌وزیر شاه، از خویشان فرح محسوب می‌شد و این قربایت و انتساب خانوادگی تنها یک اتفاق نبود! احمدعلی مسعودانصاری نیز بر این گمانه که انتخاب بختیار نتیجه رایزنی‌های فرح بود تأکید کرده است. شاپور بختیار هم در خاطراتش اشاراتی دارد که این گمانه‌زنی را بسیار تقویت می‌کند. وقتی بختیار بعداز سقوط رژیم شاه در قاهره به دیدار فرح می‌رود، از قول فرح نقل می‌کند: «اگر شما (بختیار) سه ماه زودتر نخست‌وزیر شده بودید، الان همه ما ایران بودیم.»

■ **یک فرار تاریخی، آغازی بر یک پایان!**

اولین شرط بختیار برای نخست‌وزیری، خروج شاه و



فرح دبیا، فرار از ایران و آغاز گونه‌های متفاوت از زندگی

هرزگی شهبانو در برابر چشمان شوهری در بستر مرگ!

فرح از کشور بود تا بتواند این خروج را به عنوان یک

انتخاب به انقلابیون عرضه کند، هرچند شاه نیز دلیلی برای ماندن در کشور نداشت و اگر بختیار نیز از او

درخواست نمی‌کرد، باز از ایران خارج می‌شد.

در آخرین روزهای قبل از خروج شاه و فرح از ایران، تظاهرکنندگان خشمگین، چندبار به دفتر مخصوص فرح حمله کرده بودند و به همین خاطر، فرح به ساواک دستسور داد که تمام لوازم و اسناد و اثاثیه دفترش به موزه رضا عباسی منتقل شود. هرچند حجه عظیمی از سسکه‌های طلای موجود در دفتر و گاوصندوق‌های آن به صورتی ناگهانی و قبل از هجوم مردم، ناپدید شد! فرح با دادن یک سکه طلا به همه‌اعضای دفتر مخصوص با آنها‌خداحافظی کرد و به آنها اطمینان داد که به‌زودی به ایران بازمی‌گردد. او که هنوز از تجارت رژیم نامید نشده بود، دو نفر از نزدیک‌ترین اطرفیانش را در تهران باقی گذاشت. دلیل اینکه این دو نفر یعنی رضا قاضی و فریدون جوادی در ایران ماندند، نمی‌تواند چندان دور از انتظار باشد. فرح با خود اندیشیده بود اگر دولت بختیار در سسرکوب و خاموش کردن انقلاب موفق شود، باید کسانی را در ایران داشته باشد تا شرایط بازگشت او را به ایران فراهم کنند. البته فرح هم‌بعدها با ناامیدی از بازگشت به ایران و برای فراری دادن دستمچی‌اش از دست عدالت، ۳ میلیون دلار به قاچاقچیان پرداخت کرد!

■ **به سوی واپسین فصل از زندگی مشترک**

بعدازظهر ۲۶ آبان ۱۳۵۷، شاه و فرح نیم‌ساعت در فرودگاه مهرآباد تهران منتظر شدند تا خبر رأی اعتماد مجلس به شاپور بختیار را شخصاً بشنوند. به محض اینکه بختیار با هلیکوپتر به فرودگاه آمد و خبر اخذ رأی اعتماد از مجلس شورای ملی را به شاه داد، شاه و خانواده سلطنتی، از پایوین سلطنتی خارج شده و به سمت هواپیما رفتند و شاه طی مصاحبه کوتاهی، دلیل سفرش را استراحت و رفع خستگی مطرح کرد و گفت به‌زودی به کشور بازخواهد گشت! شاپور بختیار، آخرین نخست‌وزیر شاه در خاطراتش به یاد آورده است که در آخرین لحظات، قبل از پرواز هواپیمای شاه به سوی آسوان در مصر، فرح که نگران چگونگی خروج برخی از دوستان و نزدیکانش بود

عاریچ

کفتوگو ۸۸۴۹۸۴۷۹

■ **۱۴۶۷دی ۱۳۵۷، مصدراپهلیوی فرح در حال ترک خاک ایران**

د

در اوایل سال ۱۳۵۸آیت‌الله صادق خلخالی رئیس دادگاه‌های انقلاب، حکم اعدام غیابی شاه و فرح و اشرف را صادر کرد؛ ولی همزمان اعلام کرد اگر فرح، شاه را یکشده از مجازات معاف خواهد بود؛و این شکنجه روحی محمدرضا را افزایش داد. شاه از همان دوره سلطنتش هم به‌فرح و اطرفیانش بدبین بود و با این‌همه حکم غیابی، بدبینی‌اش به فرح به اوج رسید!

(شهید آیت‌الله فضل‌الله محلاتی، گوینده این صدای به‌یادماندنی و تاریخی در رادیو بود). شاه و خانواده‌اش یک عذاب دیگر هم در مراکش داشتند و آن چیزی جز پخش بانگ‌الله‌اکبر از بلندگوهای مساجد ریاط، پایتخت مراکش نبود. فریده دبیا در این باره گفته است:

«موقع نماز که صدای الله‌اکبر از بلندگوهای مساجد بلند می‌شد، محمدرضا و همه ما به وحشت می‌افتادیم، زیرا در تهران آشوب‌زده ماه‌ها، بانگ الله‌اکبر را که انقلابیون سر می‌دادند، شنیده و لرزیده بودیم.»

■ **اخبار اعدام در کاخ بهشت بزرگ!**

هنوز شوک فروپاشی کامل رژیم برای شاه و فرح تمام نشده بود که اخبار اعدام سران رژیم به کاخ بهشت بزرگ، جایی که محمدرضا در آن اقامت داشت، رسید و به گفته مادر فرح، شاه از شنیدن این اخبار دچار تیک عصبی شده بود. اقامت شاه در مراکش تا سیزدهم فروردین ۱۳۵۸ طول نکشید و شاه مراکش که از حساسیت گروه‌های اسلامگرا نسبت به حضور شاه در کشورش می‌ترسید، عذر شاه را خواست. شاه باز هم مایل بود به امریکا برود، اما دولت کارتر که علاقه‌مند بود روابط شکننده و کج‌دار و مربزش با دولت موقت مهندس بازرگان (که گرایش‌های روشنی به غرب و لیبرالیسم داشت) را حفظ کند، به این درخواست شاه، وقعی ننهاد. شاه و فرح ناچار به ویلا «جیمز کراسی» در باهاما پرواز کردند. در منزل‌گناه جدید، چهار فرزند شاه نیز به آن دو ملحق شدند. خرج هر روز اقامت در ویلا کراسی، ۱۲ هزار دلار بود که بعد از زمان اندکی به دلیل تهدیداتی که درخصوص بازداشت یا قتل شاه منتشر گشت، هزینه فراوان محافظان شخصی نیز به آن اضافه شد.

■ **صدور حکم اعدام غیابی شاه و فرح در ایران**

در آن دوره در ایران، آیت‌الله صادق خلخالی رئیس دادگاه‌های انقلاب، حکم اعدام غیابی شاه و فرح و اشرف را صادر کرد؛ ولی همزمان اعلام کرد اگر فرح، شاه را یکشده از مجازات معاف خواهد بود؛ و این شکنجه روحی محمدرضا را علاوه بر غم از دست‌دادن قدرت، افزایش داد. شاه از همان دوره سلطنتش هم به فرح و اطرفیانش بدبین بود و با این حکم غیابی، بدبینی‌اش به فرح به اوج رسید! شهپاز، محافظ مخصوص شاه که تا لحظه مرگ شاه همراه خانواده او بود، نوشته است:

«در باهاما ملکه به همراه لیلی امیراچمند هر روز با وضعیت وقیحی به کنار ساحل می‌رفتند و یک شخص دیگر هم به اسم آلن که احتمالاً مأمور سیا بود، با آنها قاطی می‌شد و خلاصه وضعیت به‌قدری مفتضح شده بود که یک روز شهپاز شفیق (پسر اشرف) با دیدن این صحنه بسیار ناراحت شد و به زبان فرانسوی گفت: علی‌حضر! تا ایران انقلاب شده است، مرتب دارند افسران ارتش، هیئت دولت و سران سیاسی را اعدام می‌کنند و شما باید حفظ ظاهر بفرمایید. این چه وضعی است و این مرد ک کیست که تو هم دارد این جوک‌های کثیف را می‌گوید و شما هم می‌خندید؟ عین جمله‌ای که فرح در پاسخ گفت این بود: «انقلاب که باید می‌شد. آنهایی هم که اعدام می‌شوند حقیقتان است بعیرند. به تو هم مربوط نیست من چه کار می‌کنم. از حد خودتان تجاوز نکنید. من خودم بهتر می‌دانم چه کار می‌کنم.» البته ریشه این بی‌قیدی فرح در امور اخلاقی به شخص محمدرضا نیز بازمی‌گشت. احمدعلی مسعود انصاری دراین‌باره در خاطراتش می‌نویسد:

■ **سرطانی که هرروز به نقطه پایان نزدیک می‌شد**

بیماری شاه هر روز شدت بیشتری می‌گرفت. یک غده بزرگ در گردن او به وجود آمده بود که نشان می‌داد، سرطان غدد لنفاوی در بدن شاه به مراحل پیشرفته و پایانی خود نزدیک شده است. این بود که در کشورهای نزدیک به امریکا اقامت بدگمانی شاه به مقامات باهامایی باعث شد که شاه قصد سفر به مکزیک را کند. شاه مترصد این بود که در کشورهای نزدیک به امریکا اقامت پهلوی فروپاشید. فریده دبیا در خاطراتش گفته است که در همه اتاق‌های محل اقامت شاه، یک رادیوی قوی روی موج ایران تنظیم شده بود و شاه و فرح، شخصاً صدای رادیو تهران را که اعلام کرد: «این صدای انقلاب اسلامی مردم ایران است» را شنیدند.

■ **مهمانی که در امریکا، هیچ کس آمدن وی را انتظار نمی‌کشید!**

شاه و همراهانشان در فرودگاه دورافتاده فورت لادرایل در امریکا فرود آمدند، اما هیچ کس انتظار آنها را نمی‌کشید مگر کارشناس اداره بازرسی مواد کشاورزی امریکا که با بازرسی دقیق وسایل و اثاثیه خانواده سلطنتی می‌خواست مطمئن شود که آنها برخلاف قوانین قرنطینه، از مکزیک با خود گل و گیاه یا نهم سبزیجات و میوه به امریکا وارد نکرده‌اند!مادر فرح به یاد می‌آورد که شاه از این بی‌اعتنایی امریکایی‌ها بسیار عصبانی شد و گفته بود: ببینید روزگار

روزنامه جوان | شماره ۵۵۷۰

با ما چه کرد!در همین خاک امریکا ترومن و جان اف. کندی و کارتر به استقبال من می‌آمدند و فرش فرمز جلوی پایم پهن می‌کردند!ار دشیر زاهدی نیز به یاد می‌آورد که در همین ایام، فرح در مورد شاه می‌گفت: «محمدرضا توان عقلی و فکری خود را از دست داده است.»

با وجود اینکه شاه با نام مستعار «دیوید نیوسام» در بیمارستان مموریال نیویورک بستری شده بود، اما خیلی زود این مسئله فاش شد و اعتراض دولت و مقامات ایرانی را برانگیخت. مادر فرح به یاد آورده است که فردای روز بعد از عمل جراحی شاه، وقتی که جمعیت زیادی از دانشجویان ایرانی مقیم امریکا در مقابل بیمارستان مموریال تظاهرات می‌کردند و شعار مرگ بر شاه سر می‌دادند، فرح بسا لیخند به مادرش گفته بود: «اینهمه نمی‌دانند که دیگر نیازی به مرگ بر شاه گفتن ندارند و شاه دارد می‌میرد!»

■ **درگیری فرح و اشرف در واپسین ماه‌های زندگی شاه**

اما اختلافات و درگیری‌های فرح و اشرف حتی در آخرین ماه‌های زندگی شاه نیز تمامی نداشت. فرح که روحیه‌اش به خاطر ماندن در بیمارستان به‌شدت ضعیف شده بود، از اشرف که خانه‌اش در نیویورک بود، خواست تا او را موقتاً در خانه‌اش بپذیرد، اما اشرف که فرح و اطرافیان او را عامل سقوط شاه می‌دانست با خشونت، این خواسته فرح را رد کرد و به همسر برادرش گفت: بهتر است هر جهنم بروی!

درست در همین دوران بود که واقعه تسخیر سفارت امریکا از سوی دانشجویان مسلمان پیرو خط امام و گروه‌گاتگری ۶۶ دیپلمات امریکایی، سیزدهم آبان ۱۳۵۸ و وقوع پیوست و نخستین درخواست دانشجویان تحویل شاه مخلوع به ایران برای محاکمه بود. این حادثه باعث شد که امید اطرافیان شاه برای معارضه نظامی امریکا با جمهوری اسلامی و حتی بازگشت سلطنت به ایران برانگیخته شود، تا آنجا که فرح امیدوار بود امریکا به ایران لشکر کشی کند. در نهایت، شاه و فرح مجبور شدند به خاطر فشارهای ناشی از حادثه گروه‌گاتگری و در خواست دولت کارتر برای خروج از امریکا، امریکا را ترک کنند، اما هیچ کشوری حاضر به پذیرفتن شاه نبود. شاه و فرح مجبور شدند به جزیره کونتاودورا در پاناما بروند. در پاناما، توریخوس رئیس گارد ملی پاناما، که با فشار امریکا مجبور به پذیرش شاه شده بود، با فرح روابطی خصوصی داشت و مرتب به بهانه دیدن شاه به جزیره کونتاودورا می‌آمد و با فرح تنیس بازی می‌کرد. شاه که اعتدایی به توریخوس نداشت، از سفیر اسرائیل در پاناما که مرتباً به دیدارش می‌آمد، خواست که یک محافظ مطمئن از موساد در اختیار او قرار دهد. در کمتر از ۱۲ ساعت یک افسر اسرائیلی به نام مایک هراری که یک یهودی انگلیسی‌الاحل بود، در ویلاي شاه حاضر شد و تاروز مرگ شاه، همراه او بود. اما در سسرهای شاه در پاناما منصرف به دست و پنجه نرم کردن با سرطان نبود. یک روز ژنرال نوری به‌گا (معاون توریخوس) به اصرار از فرح خواست که همراه او به مناطق دیگر جزیره بروند تا نوری به‌گا مناطق دیدنی جزیره را به او نشان دهد! فرح که می‌دانستت غرض اصلی نوری به‌گا از این دعوت چیست، این درخواست را رد کرد، اما نوری به‌گا که از رد درخواستش توسط فرح عصبانی شده بود، خطاب به فرح، شروع به فحاشی کرد. افسر اسرائیلی که شاهد این ماجرا بوده به سمت توری‌گا بعداً به توریخوس شکایت کرد که نوری به‌گا چه خواست بی‌شرمانه‌ای از فرح داشت. اما پاسخ توریخوس این بود: «من نمی‌تونسم نوری‌به‌گا را ملامت کنم، زیرا او در خواست مؤدبانه‌ای از خانم شما کرده بود!»

■ **و سرانجام مرگ در قاهره**

در آن روزها شایعاتی بر سر زبان‌ها افتاد که بر اساس آن میان مقامات جمهوری اسلامی و مقامات پاناما برای استرداد شاه به ایران مذاکراتی صورت گرفته است. شاه پس از شنیدن این شایعات، هراسان با هنری کیسینجر تماس گرفت و از قصد مقامات پاناما برای دستگیری و تحویلش به ایران خبر داد و چون استرداد شاه به ایران، باعث آزادی گروه‌گان‌های امریکایی می‌شد و این به نفع دموکرات‌ها بود، کیسینجر که از رونالد ریگان جمهوری خواه، حمایت می‌کرد، به شاه اطمینان داد که مانع دستگیری‌اش توسط پاناما خواهد شد. بدین ترتیب تنها جایی که شاه می‌توانست به آنجا برود و آخرین روزهای زندگی‌اش را سپری کند، باز همان اولین تبعیدگاه شاه، یعنی مصر بود. شاه و فرح در فرودگاه قاهره، مورد استقبال انور سسادات قرار گرفتند و شاه بلافاصله در بیمارستان «معادی» قاهره بستری شد. جالب آنکه بنا به خاطرات مسعود انصاری (پسر خاله فرح) در همان ایامی که شاه در بیمارستان المعادی بستری و در حال مرگ بود، فریدون جوادی و فرح، شهباز اتاق انتظار خصوصی بیمارستان با هم به سسر می‌بردند. در آخرین ماه‌های عمر شاه،ه بین پزشکان معالج او، اختلاف نظر به وجود آمده بود و حاصل این اختلاف نظر برای شاه، چهار عمل جراحی سنگین و عذاب‌آور و البته پرهزینه بود. در مصر از ۱۱ فروردین تا ۵ مرداد ۱۳۵۹، جمعا چهار عمل جراحی روی شاه انجام شد، اما همه چیز برای شاه به پایان رسیده بود. ۹ صبح پنجم مرداد ۱۳۵۹، بالاخره شاه در بیمارستان المعادی قاهره در چنگال مرگ، تسلیم شد.